



پرويشگاه علوم انساني و مطالعات فرهنگي
پرتال جامع علوم انساني

تصريح
پيشگامان

چکیده

یکی از راه‌های قدرتمندی اسلام، وحدت و همدلی مسلمانان است و معرفی عالمانی که در اصلاح امت اسلامی کوشش‌هایی کرده، و تلاش خود را در این راه و جهت همت خود قرار داده‌اند، نقش بسزایی در تحقق این آرمان دارد. در عصر حاضر سکوت در برابر حجمه‌های فرهنگی و اعتقادی دشمنان، اسلام را از هر زمان دیگر آسیب‌پذیرتر می‌سازد؛ چنان‌که در گذشته نیز در اثر بی‌کفایتی زمامداران حکومت‌های اسلامی و دامن زدن آنان به اختلافات فرقه‌ای، بسیاری از آثار ارزشمند اسلامی را از دست داده‌ایم و سال‌های درازی سرمایه‌های فکری و هنری خویش را صرف اختلافات بی‌اساس کرده‌ایم.

برای اسلام با همه غنا و دارایی بی‌نظیرش، هیچ‌گاه این موقعیت پیش نیامده که آرزوهای خود را آن‌طور که شایسته است میان مسلمان محقق سازد. اکنون وقت آن است که نگاهی واقع‌بینانه‌تر و بی‌پیرایه‌تر به اسلام بیفکنیم و با بازگشتی دوباره به اخلاص و ایمان صدر اسلام، مشترکات مذاهب گوناگون اسلامی را در دستور کار خود قرار دهیم تا شاید اسلامی یکپارچه، قدرتمند و قوی را به ارمغان آوریم.

رسیدن به این هدف، عوامل گوناگونی را می‌طلبد که معرفی عالمان و فرهیختگان کشورهای اسلامی یکی از این عوامل است. در ادامه به معرفی یکی از عالمان مسلمان می‌پردازیم که نقش مهمی در تقریب مذاهب اسلامی، دعوت مردم به وحدت و همدلی و بیداری اسلامی ایفا کرده است.

علامه حلی یوسف بن مطهر (آفتاب حله)

(۶۴۸-۷۲۶ق)

رحیم ابوالحسنی*

مقدمه

شهر حله که شخصیت‌های بزرگ و برجسته‌ای چون «ابن ادریس حلی» (م ۵۹۸ق) و «محقق حلی» (م ۷۲۶ق) را پرورش داده بود این بار پذیرای یکی از درخشان‌ترین چهره‌های علمی جهان اسلام بود. شخصیتی که با کنار گذاشتن تعصبات قومی و مذهبی، هم‌چون آفتاب بر چهره مسلمانان تابید و همه مذاهب اسلامی را وامدار خود نمود. این شخصیت تابناک، علامه حلی است که در این مقاله گوشه‌هایی از زندگی سراسر افتخار وی بیان می‌گردد.

خاندان علامه

آل مطهر از خاندان عرب ریشه دار از تیره بنی اسد هستند که تعداد آنها از دیگر قبایل عرب در حله بیشتر و دارای امارت و سیادت می‌باشند. از این طایفه مردان بزرگی ظهور کردند که در عرصه‌های علمی و سیاسی دارای منزلتی بلند شدند. شهر حله پیش از تأسیس، محله ای بود به نام «جامعین» که به دستور چهارمین امیر دودمان مزیدیان «سیف الدوله صدقه بن منصور مزیدی»^۱ (م ۵۰۱ق) در سال ۴۹۵ هجری بنا گردید. (ساعدی، ۱۳۶۶، ج ۱، ص ۴۰۹). به همین جهت گاهی به شهر حله «حله سیفیه» یا «حله مزیدیه» گفته می‌شود.

* مدرس حوزه، محقق و نویسنده.

۱- گفتنی است این شخص غیر از «سیف الدوله حمدانی» است که فرمانروای حلب و بلاد شام بود و در سال ۳۵۷ق وفات یافت.

از اجداد اعلاى علامه اطلاع دقيقى در دست نيست. جدش «زين الدين على» از بزرگان شهر حله بود و شرح حال او كمتر در منابع ديده مى شود. اما پدرش «سديدالدين يوسف بن على» (م ۶۶۵ق) از عالمان بزرگ ديار حله بود و در پرورش علمى علامه نقش به سزايى داشت. علامه برخى از اقوال و فتاواى فقهى پدرش را در لابلای كتابهايش نقل کرده و اين نشان مى دهد كه پدرش در موضوعات فقهى و كلامى صاحب نظر بوده است. حتى بعضى از كتابهاى كه علامه آنها را نوشته، يادداشتهاى پدرش بوده است؛ مانند كتاب الفين.

در بزرگى و عظمت علمى پدرش همين بس كه از «نجم الدين محقق حلى» (م ۶۷۲ق) نقل شده كه وى در محفلى به پدر علامه و مفيدالدين بن جهم اشاره کرده و گفته است: «اين دو تن (يعنى سديدالدين و مفيدالدين) در علم كلام و اصول فقه از همه داناترند» (مقدمه كتاب مختلف الشيعه).

همچنين پدرش در شجاعت و تدبير نيز بلند آوازه بود، چنان كه توانست با همراهى دو تن از عالمان زمان خويش، هنگامى كه فرزندش (يعنى علامه) پنج سال داشت، هلاكوخان مغول را كه بغداد را تسخير کرده بود از هجوم به شهرهاى نجف، كربلا و حله باز دارد. (حاج سيد جوادى و ديگران، ۱۳۸۴، ج ۱۱، ص ۳۵۶).

مادرش نيز زنى پارسا و از يك خانواده اصيل عربى و از قبيله بنى سعيد بود. وى خواهر محقق حلى، صاحب شرايع، و عمه «يحيى بن سعيد حلى» (م ۶۹۰ق)، صاحب كتاب الجامع، بود. افتخاراتى كه اين طايفه در عرصه هاى علمى داشت باعث شد مادرش نيز از منزلت بالايى برخوردار گردد. برادرش «رضى الدين على بن سديدالدين يوسف» از عالمان و فقهائى بود كه به اتفاق هم در درس پدر علامه و محقق حلى شركت مى كردند. رضى الدين سيزده سال از علامه بزرگتر بود و صاحب كتاب «العدد القويه» است (پيشين). كه از كتابهاى معتبر و از مصادر بحارالانوار مى باشد. خواهر علامه همسر «مجدالدين ابوالفوارس» بود كه دو تن از فرزندان به نامهاى «عميدالدين اعرجى» (م ۷۵۴ق) و «ضياء الدين اعرجى» (م ۷۴۰ق) از شاگردان علامه بودند.

پسر علامه «ابوطالب محمد بن حسن حلى» (م ۷۷۱ق) معروف به فخرالمحققين، از دانشمندان بزرگ است كه در علوم فقه، تفسير، كلام، فلسفه، حديث، اصول و غير اينها استاد بود و كتاب او به نام «ايضاح الفوائد فى شرح القواعد» از جمله كتابهاى مهم فقهى شيعه است.

دايى علامه «ابوالقاسم نجم الدين جعفر بن سعيد حلى» (م ۷۶۶ق) يكي از پرآوازه ترين فقهائى شيعه به شمار مى رود و صاحب تأليفات متعددى است كه مهم ترين آنها «شرايع الاسلام» است. محقق حلى در آموزش مبانى فقهى و اصولى علامه نقش كليدى داشته است.

حله و موقعیت آن

حله شهری شیعه نشین واقع در کشور عراق بین نجف و کربلا و در ۹۳ کیلومتری جنوب بغداد قرار دارد که رودخانه فرات از میان آن می‌گذرد و ویرانه‌های شهر باستانی بابل در شمال آن به چشم می‌خورد. حله در لغت به معنی محل اجتماع مردم یا منزلگاه است و آن نامی است که شیعیان بر این شهر نهاده‌اند و پیش از آن «جامعین» خوانده می‌شده است. شیعیان این شهر بر این باورند که امام قائم (عج) به مسجد حله داخل شده و دیگر بازنگشت. ابن بطوطه (م ۷۷۹ق) جهانگرد مراکشی در سفرنامه خود از این شهر یاد کرده و می‌نویسد: «همه اهالی این شهر دوازده امامی هستند. در نزدیکی بازار بزرگ شهر مسجدی قرار دارد که بر در آن پرده‌ای حریری آویزان است و آنجا را مسجد صاحب الزمان می‌خوانند. مردم حله معتقدند حضرت حجت به نام محمد پسر امام حسن عسکری وارد این مسجد شده و در آن غیبت کرده و به زودی از همان‌جا ظهور خواهد کرد و او را امام منتظر می‌نامند» (پیشین، ج ۶، ص ۵۰۶).

حمدالله مستوفی نیز آورده است که مردم حله جملگی به مذهب شیعه اثناعشری گرایش دارند و بر این عقیده‌اند که امام منتظر المهدی محمدبن الحسن العسکری که در سامرا به سال ۲۶۴ق غائب شد، از این شهر ظهور خواهد کرد. (پیشین).

گزارش دیگری شبیه همین گزارش‌ها، وجود دارد که علامه مجلسی در جلد چهاردهم بحار الانوار باب «الممدوح و المذموم من البلدان»، از شهید اول نقل کرده که گفته است: «به خط جمال الدین علامه حلی دیده‌ام که او به نقل از پدرش از دانشمند بزرگ ابوالمکارم سید بن زهره در سال ۵۷۴ هجری هنگامی که به قصد زیارت بیت الله الحرام وارد حله شده بود نقل می‌کرد که ابوالمکارم هنگام ورود به شهر حله شادمان بود. چون سبب پرسیدند گفت: علت این است که می‌دانم شهر شما حله چه فضیلت بزرگی دارد. گفتند: آن فضیلت چیست؟ گفت: پدرم از پدرش و او از جعفر بن قولویه و او از شیخ کلینی نقل کرده که گفت: علی بن ابراهیم قمی از پدرش و او از محمد بن ابی عمیر از ابو حمزه ثمالی و او از اصبح بن نباته روایت نموده که اصبح گفت: هنگام عزیمت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) به صفین من ملازم آن حضرت بودم. حضرت در میان راه روی تل بزرگی ایستادند و اشاره به پیشه‌ای که ما بین بابل و تل بود نمودند و فرمودند: این‌جا شهری است و چه شهری! من عرض کردم آیا در این‌جا شهری بوده که اکنون آثار آن از میان رفته است؟ فرمود: نه، ولی در این‌جا شهری به وجود می‌آید که آن را «حله سیفیه» می‌گویند و مردی از تیره بنی‌اسد آن را بنا می‌کند و از این شهر مردمی پاک‌سرشت پدید می‌آیند که در پیشگاه خداوند مقرب و مستجاب الدعوه می‌باشند». (خوانساری، بی‌تا، ج ۲، ص ۱۷۰، به نقل از دوانی، ۱۳۷۸، ج ۴، ص ۲۴۴).

اگر گزارش مذکور صحیح باشد مطابقت آن با واقع کاملاً مشهود است؛ زیرا از این شهر مردمان پاک‌سرشتی برخاسته‌اند که هر کدام منشأ خیر و برکات بوده و در عرصه‌های علمی آثار گران‌بهایی از خود به جای گذاشته‌اند. این نکته قابل تأمل است که با این‌که شهر حله کاملاً رنگ و بوی تشیع و شیعه‌گری داشته است، اما علما و فقهای این شهر، نظیر سید بن طاووس، محقق اول، ابن معیه، ابن نما، ابن ادریس، ابن داود و به ویژه علامه حلی با عالمان اهل سنت ارتباط عمیقی داشته و پیوند استاد و شاگردی بین آنها برقرار بوده و چنان‌که خواهیم گفت بسیاری از اساتید و شاگردان علامه حلی از علمای اهل سنت بوده‌اند و حتی بعضی از سنیان مسایل شرعی خودشان را از علامه حلی استعلام می‌کرده‌اند.

تولد و دوران بالندگی علامه

ابومنصور جمال الدین حسن بن یوسف بن مطهر حلی معروف به «علامه» در شب جمعه ۲۷ رمضان ۶۴۸ هجری در شهر حله دیده به جهان گشود. (خوانساری، ج ۱، ص ۳۶۶). برخی از گزارش‌ها حکایت از آن دارد که علامه در روز ۲۹ رمضان چشم به جهان گشود و این مطلب را خود علامه در جواب سؤالات «سید مهنا مدنی» از پدرش نقل کرده است. (پیشین).

وی در خانواده‌ای سرشناس از جهت علمی و اجتماعی پا به عرصه وجود گذاشت، به همین دلیل شرایط تحصیل برای او کاملاً آماده بود و چون خود نیز از هوش سرشاری برخوردار بود خیلی زود مدارج علمی را پشت سر گذاشت. وی از دوران کودکی در زادگاهش حله شروع به تحصیل نمود. آموزش قرآن و نوشتن را نزد استاد خصوصی‌اش «محرّم» که با نظارت پدرش تعیین شده بود، آغاز کرد. سپس علوم عربی و علم فقه، اصول، حدیث، کلام و قواعد آن را نزد پدرش سدیدالدین و دایی‌اش محقق حلی فرا گرفت. در ادامه تحصیلاتش علوم عقلی را در محضر «شمس الدین محمد کتبی» شاگردی کرد و در کلاس او گاهی بر استادش اشکالاتی وارد می‌نمود که وی از جواب دادن وامانده و از نبوغ علامه متحیر می‌گشت.

علم منطق را نزد منطقی معروف «شیخ نجم الدین علی بن عمر کاتبی قزوینی» معروف به «دبیران» فرا گرفت و حکمت و هیئت را در محضر استاد کل «خواجه نصیر الدین طوسی» (م ۶۷۲ ق) به انجام رساند. علامه هم‌چنین برخی از کتاب‌های «شیخ برهان الدین نسفی» را نزد او خواند و وی همان استادی بود که علامه او را به زهد و انصاف توصیف می‌کرد. علامه هنوز به سن بلوغ نرسیده بود که از تحصیل علوم یادشده فراغت یافت و به مقام عالی اجتهاد رسید. (دوانی، پیشین، ص ۲۴۶).

نا امنی‌های عراق و نقش پدر علامه

علامه بهار جوانی را در حله به سر برد. در آن زمان ایران در آتش بیداد چنگیزخان مغول می‌سوخت و شهرهای مرکزی کشور سقوط نموده بود و مردم بی‌گناه با اندک بهانه‌ای تا آخرین نفر قتل عام می‌شدند. چیزی نگذشت که «هلاکوخان» نوه چنگیز خان، آهنگ فتح عراق کرد و در سال ۶۵۶ هجری وارد بغداد شد و آن‌جا را ناامن نمود. در این موقع علامه هشت ساله بود و نزد پدرش در حله می‌زیست. با آشوب‌هایی که در بغداد و سایر شهرها ایجاد شده بود مردم حله نیز مانند سایر اهالی شهرها پراکنده شدند و به روستاهای اطراف پناه بردند. در این میان شهرهای کربلا و نجف نیز در بیم و امید به سر می‌برد تا این‌که پدر علامه سدیدالدین حلی با دوتن از علمای حله در آن شرایط سخت، به ملاقات هلاکوخان رفتند و فرمانی از وی گرفتند که اماکن مقدسه نامبرده از قتل و غارت مغولان در امان بماند. (پیشین، ص ۲۴۷). موفقیت در این ملاقات با توجه به هیبت و خشونت شاهنشاهی هلاکوخان که در تاریخ مشهور است، نشان از موقعیت بالای اجتماعی و شکوه پدر علامه در بین مردم دارد. برای کسب اطلاع بیشتر از این داستان، به کتاب *مجالس المؤمنین* مراجعه شود. (شوشتری، ۱۳۷۷، ج ۲، ص ۳۵۱ به بعد).

ارتباط علمی علامه با علمای سایر فرقه‌های اسلامی

بعد از سقوط عراق و فتح بغداد در سال ۶۵۶ هجری، علامه دوران جوانی خود را طی کرد و به منظور ملاقات با علمای اسلام و استفاده از معلومات آنها، از حله خارج شد و به شهرهای عراق و از جمله بغداد مسافرت نمود. این امر زمانی اتفاق افتاد که خواجه نصیرالدین طوسی در اواخر عمرش به همراه «اباخان بن هلاکوخان» به عراق آمد و در راه زیارت ائمه اطهار وارد حله گشت. علامه از این فرصت استفاده کرد و نسبت به علوم و انفاس قدسیه خواجه اهتمام ورزید و تا باقی‌مانده عمر خواجه، در سفر و حضر با او بود. (دوانی، پیشین).

با خروج علامه از شهر حله، زمینه استفاده وی از دانشمندان عصر خود از عامه و خاصه فراهم گشت و در همین فرصت بود که فقه مذاهب اربعه را از بر شد، چندان که بسیاری از فضایی سنی نزد او درس خوانده و در ردیف شاگردان او در آمدند. مطالعات علامه پیرامون فقه اهل سنت باعث شد تا بعضی از عالمان شیعه، علامه را متهم به سنی‌گری

نمایند.^۱ در بخش معرفی اساتید و شاگردان علامه، به استادان و شاگردان سنی او نیز اشاره خواهیم کرد.

به هر حال ارتباط علمی وی با دانشمندان عامه قابل انکار نیست و در این راستا مناظرات متعددی با آنان انجام داده که در کتاب‌های تاریخ به ثبت رسیده است و اتفاقاً ماجرای شیعه شدن «سلطان محمد خدابنده» معروف به «اولجایتو»، در اثر همین مناظرات بوده است. در واقع یکی از رموز موفقیت و محبوبیت علامه در قلوب مسلمین، اختلاط او با عالمان سنی و حفظ احترام متقابل بوده است. مرحوم علی دوانی ضمن این‌که علمای مذاهب اسلامی را به برقراری ارتباط با مکاتب و مبانی یک‌دیگر تشویق می‌کند، با زبان گله می‌گوید:

«علما و دانشمندان بزرگ ما از همان قرون نخستین، عنایت داشتند که از علوم و روش‌های مکتب علمای عامه در فقه، اصول، حدیث، تاریخ، شعر، ادب، فلسفه، کلام، منطق و غیره استفاده کنند تا از این راه ضمن این‌که استادان بیشتری می‌دیدند و خود را محدود نمی‌کردند، هنگام تدریس و تألیف و فتوا دادن با دیدی وسیع و جامع الاطراف و با بینشی ژرف و حقیقت‌نگر عمل کنند. شاید یکی از علل برتری فقه و اصول و حدیث شیعه بر عامه نیز همین باشد. هر چند علمای عامه هم کم و بیش از محضر علمای شیعه استفاده می‌نمودند. کاش این روش ادامه می‌یافت و عامه هم مانند ما از فقه و حدیث غنی اهل بیت عصمت و طهارت آگاه می‌شدند و کار به جایی نمی‌رسید که پس از چهارده قرن اعتراف کنند که باب اجتهاد و محدوده نظریات آنها باید گشوده باشد و اعتراف نمی‌نمودند که تکیه بر مکتب چهار فقیه اقدم ابوحنیفه و مالک و شافعی و احمد حنبل، کار درستی نبوده و باید متروک گردد». (دوانی، پیشین، ص ۲۵۵، پاورقی).

گفتنی است مناظرات و مباحثات علمی علامه با عالمان اهل سنت، به شکل مسالمت‌آمیز و به دور از تعصب برگزار می‌شد و بسیاری از دانشمندان سنی پس از این مناظرات بر مقام علمی علامه واقف می‌گشتند. شوشتری می‌نویسد:

«میان شیخ جمال الدین بن مطهر و مولانا نظام الدین عبدالملک مناظرات بسیار واقع شد و مولانا نظام الدین احترام عظیم کردی و در تعظیم او مبالغه نمودی و مباحثات ایشان از روی افاده و استفاده بود نه بر طریق جدل و لجاج و عناد و شیخ جمال الدین هرگز بر طریق تعصب بحث نکردی و در تعظیم و توقیر صحابه مبالغه فرمودی و اگر کسی در حق صحابه به کلمه بد گفتی منع تمام فرمودی». (شوشتری، پیشین، ص ۳۶۰).

۱- مثلاً در بحث این‌که آیا خبر واحد با داشتن قرینه حجت است یا بدون قرینه نیز حجت می‌باشد، علامه معتقد است که بدون قرینه حجت است و نظر شیخ طوسی در عدة الاصول را بر همین معنا حمل می‌کند که نظریه مذکور با مبانی اهل سنت هماهنگ است و به همین دلیل برخی از عالمان شیعه علامه را متهم به غفلت و مانوس بودن ذهن او با مبانی اهل سنت، می‌کنند. (برای نمونه ر.ک: شیخ انصاری، فرائد الاصول، ۱۴۲۲، ج ۱، ص ۳۲۲).

حافظ ابروی شافعی ضمن یاد نمودن از مجالس مناظره علامه با «نظام الدین عبدالملک

شافعی» می‌گوید:

«علامه در مباحث، به هیچ وجه راه تعصب نمی‌پیمود... وی دانشمندی متبحر از شاگردان خواجه نصیر، در علوم معقول و منقول مشهور و یگانه جهان بود که با آمدن نزد سلطان، کتاب کشف الحق و نهج الصدق و کتاب منهاج الکرامه من باب الامامة^۱ را به رسم تحفه آورد... مناظرات علامه با مولوی نظام الدین عبدالملک جهت فائده رسانی و استفاده بود نه به طریق جدل و لجاج و دشمنی، به طوری که علامه هرگز به راه تعصب بحث نمی‌کرد و به صحابه معروف، توهین نمی‌کرد و اگر کسی در باره یکی از صحابه کلمه‌ای بد به زبان می‌آورد از آن منع می‌کرد». (به نقل از: صدر حاج سید جوادی و دیگران، ج ۱۱، ص ۳۵۶).

دانشمندانی که علامه با آنان مناظره و ارتباط علمی داشت همگی از عالمان بزرگ اهل سنت به شمار می‌آیند؛ از جمله: «قاضی ناصرالدین بیضاوی» صاحب تفسیر انوار التنزیل، «قاضی عضدالدین ایچی» صاحب کتاب مواقف، «محمد بن محمود آملی» صاحب کتاب نفائس الفنون، «نظام الدین عبدالملک مراغی» از علمای بزرگ شافعی و «قاضی القضاة سلطان محمد خدابنده»، «ملا بدرالدین شوشتری»، «ملا عزالدین ایچی»، «سید برهان الدین عبیری» و دیگران. (دوانی، پیشین، ص ۲۴۸).

علامه و ابن تیمیه

هنگامی که علامه کتاب نفیس «منهاج الکرامه فی اثبات الامامة» را تألیف نمود و آن را به رسم تحفه به سلطان محمد خدابنده (اولجایتو) اهدا کرد، «ابن تیمیه حرانی حنبلی» (مقتول ۷۲۸ق) به خشم آمد و ردیه‌ای بر این کتاب به نام منهاج السنه نوشت و تألیف همین کتاب، زمینه ساز شکل‌گیری فرقه متعصب وهابیت گشت. ابن تیمیه در این ردیه با جسارت هر چه تمام‌تر نوشته علامه را مورد انتقاد قرار داد که این تندروی باعث شد برخی از علمای شیعه مانند مرحوم «سیدمهدی قزوینی» کتاب ابن تیمیه را رد کنند و حتی بعضی از دانشمندان بزرگ سنی مانند «ابن حجر عسقلانی» او را نکوهش نمایند. ابن حجر در لسان المیزان پس از این‌که علامه را به داشتن صفات نیکو و ملکات فاضله توصیف و او را پیشوای علمای شیعه معرفی می‌کند، می‌نویسد:

«ابن تیمیه بعضی از کتاب‌های او را رد کرد. من یکی از آنها را دیده‌ام که در رد وی غرض‌ورزی نموده و

۱- بر این دو کتاب ردیه‌ای توسط دو تن از عالمان سنی نوشته شد؛ فضل بن روزهان با نوشتن کتاب «ابطال الباطل»، کتاب کشف الحق علامه را رد نمود و بعدها مرحوم قاضی شوشتری کتاب احقاق الحق را در رد ابطال الباطل نوشت. هم چنین احمد بن عبدالحلیم بن تیمیه حرانی با نوشتن کتاب «منهاج السنه» کتاب منهاج الکرامه علامه را رد نمود.

بسیاری از روایات صحیح و معتبری را که او نقل کرده، مردود دانسته است. ابن تیمیه به واسطه مبالغه و اصرار در نکوهش علامه حلی گاهی به امام علی (رضی الله عنه) نیز گستاخی روا داشته و مقام او را پایین آورده است.
(ابن حجر، ج ۶، ص ۳۱۹).

به هر حال از لحظه‌ای که کتاب منهاج الکرامه به دست ابن تیمیه رسید و در آن استدلال‌های متین علامه را درباره امامت امیرالمؤمنین (علیه السلام) و اولاد معصوم آن حضرت مشاهده کرد، و از طرفی نیز این کتاب مورد توجه شیعه و سنی قرار گرفت، کتاب منهاج السنه را در رد آن نوشت و در آن از حدود ادب و نزاکت پا را فراتر گذاشت تا جایی که علامه را با سخنان ناشایست یاد کرد (به جای ابن مطهر، گفت: ابن منجس) و به نظر خود با این تندروی‌ها جواب علامه را داد! غافل از این که به گفته سعدی: «سنت جاهلان است که چون به حجت از خصم فرو مانند، سلسله خصومت بجنبانند هم چون آذر بت تراش که چون جواب حجت برادرزاده خود ابراهیم را نداشت به جنگش برخاست که لئن لم تنته لأرجمنک».

ابن تیمیه چنان در این باره راه افراط پیمود که علمای متعصب اهل تسنن زبان به نکوهش وی گشودند؛ زیرا او در آن کتاب به عنوان رد علامه، بسیاری از مناقب و فضایل ائمه را که کتاب‌های معتبر و صحاح اهل سنت، لبریز از آن است، انکار نموده و بر خلاف سیره اهل مذهب خود همه را باطل دانست. اما علامه در برابر سخنان نابه‌جای ابن تیمیه، کم‌ترین اهانتی به او روا نداشت و هنگامی که یکی از ردیه‌های ابن تیمیه را به نظر علامه رساندند، گفت: «اگر ابن تیمیه می‌فهمید من چه گفته‌ام جواب او را می‌دادم». (لسان المیزان، ج ۲، ص ۳۱۷؛ به نقل از: دوانی، ج ۴، ص ۲۵۳).

مرحوم «قاضی نورالله شوشتری» (شهید ۱۳۰۹ ق) در مجالس المؤمنین به نقل از تذکره نورالدین مصری می‌گوید: ابن تیمیه در پنهانی از علامه نکوهش می‌کرد. چون خبر به علامه رسید این دو بیت را برای او نوشت:

«لو كنت تعلم كل ما علم الوری طراً لصرت صديق كل العالم»

«لكن جهلت فقلت ان جميع من يهوى خلاف هواك ليس بعالم»

یعنی: اگر آن چه را سایر مردم می‌دانستند تو هم می‌دانستی دانشمندان را دوست می‌داشتی، ولی جهل و نادانی را پیشه ساختی و گفתי هر کس بر خلاف هوای نفس تو می‌رود دانشمند نیست. شوشتری یادآور می‌شود که علامه در جواب حملات و نکوهش‌های وی به همین دو بیت اکتفا نمود. (شوشتری، ۱۳۷۷، ج ۱، ص ۵۷۳؛ به نقل از دوانی، ج ۴، ص ۲۷۸).

نقش علامه در شیعه شدن سلطان محمد خداپنده (اولجایتو)

اولجایتو پیش از آن که شیعه شود به مذهب حنفی گرایش داشت، اما هیچ‌گاه نسبت به این مذهب تعصبی از خود نشان نداد، به همین دلیل زیردستان او احياناً از مذاهب دیگر پیروی می‌کردند. حتی برخی از کارگزاران او، اعتقادات غیر حنفی داشتند. به عنوان مثال، قاضی القضاة او «نظام الدین عبدالملک مراغی» از مذهب شافعی پیروی می‌کرد و وقتی به منصب قاضی القضاتی رسید، آزادانه عقاید مذاهب دیگر را نقض نمود بدون آن‌که از جانب سلطان، ممانعتی از کار او به عمل آید. از این رو بازار مناظرات مذهبی رواج گرفت و در این میان، برخی از علمای شیعه نیز در این‌گونه مناظرات شرکت می‌کردند که علامه حلی از جمله آنان بوده است.

ابن بطوطه از جمله کسانی است که علامه حلی را عامل شیعه شدن اولجایتو می‌داند. (ابن بطوطه، ص ۱۲۸؛ به نقل از دوانی، ج ۴، ص ۲۷۵). مورخان دیگر نیز نقش علامه حلی در این مناظرات و گرویدن خداپنده به مذهب اهل بیت (علیهم‌السلام) را بر اهمیت دانسته‌اند. در یک گزارش معتبر علت این تغییر مذهب، ماجرای سه طلاقه کردن همسر اولجایتو و فتوای علامه حلی در این باره، دانسته شده است، گرچه این گزارش در منابع دوره ایلخانی موجود نیست و گویا نخستین بار آن را مرحوم ملا محمد تقی مجلسی در روضة المتقین آورده و سپس در منابع دیگر راه یافته است.

خلاصه داستان از این قرار است که اولجایتو از همسرش خشمگین شده و وی را در یک مجلس سه طلاقه می‌کند، پس از آن پشیمان شده و درباره حلال شدنش می‌پرسد. سرانجام او را بر فقیهی از حله آگاه می‌کنند که این‌گونه طلاق را از اساس باطل می‌داند. سلطان با نادیده گرفتن اعتراض عالمان درباره، علامه را به «سلطانیة» (مرکز خلافت در قزوین) فرا می‌خواند. علامه با ورود به درباره، ابتدا نعلین خود را برداشته و کنار سلطان می‌نشیند که با اعتراض دیگران روبه‌رو می‌شود، زیرا به دو دلیل حرمت سلطان را نگه نداشته است؛ یکی این‌که نعلین به دست گرفته و دیگر اینکه کنار سلطان نشسته و ادب را مراعات نکرده است. علامه هم که به حاضر جوابی و تیزهوشی شهره است درباره نعلین می‌گوید: ترسیده‌ام حنفیان آن را بربایند؛ زیرا ابوحنیفه نیز نعلین رسول خدا را ربود. حنفیان حاضر در مجلس از این سخن برآشفتنند که ابوحنیفه در زمان پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) نبوده است. علامه در جواب بیان داشت که اشتباه کرده است بلکه مقصودش شافعی است. پس شافعیان نیز برآشفته و همان پاسخ حنفیان را دادند. همین بحث در باره مالک بن انس و احمد بن حنبل نیز تکرار شد. سرانجام علامه از پاسخ به ایشان برای سلطان چنین استدلال کرد که در اصل هیچ یک از مذاهب چهارگانه اهل سنت در زمان رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله) و صحابه نبوده‌اند، در حالی که شیعیان فقه و دین خود را از

علی علیه السلام که سال‌ها با پیامبر صلی الله علیه و آله بوده، گرفته‌اند. سپس علامه به رد سه طلاقه کردن در یک مجلس پرداخت و استدلال‌های دلنشین علامه در جان سلطان نفوذ کرد و در این زمان بود که سلطان شیعه شد و دستور صادر نمود به نام امامان دوازده‌گانه خطبه خواندند و سکه زدند. (روضه المتقین، ج ۹، ص ۳۰؛ به نقل از: صدر حاج سید جوادی و دیگران، ج ۱۱، ص ۳۵۷).

ماجرای ضرب سکه‌ها و شیعه شدن سلطان در سال ۷۰۹ هجری اتفاق افتاد، بنابراین با در نظر گرفتن تاریخ ولادت علامه که در سال ۶۴۸ هجری بوده، علامه در آن زمان ۶۱ سال داشت و این‌که در میان عوام شیعه معروف است که وی در آن زمان هنوز بالغ نشده بود، افسانه‌ای بیش نیست. تفصیل این ماجرا در کتاب‌های معتبر آمده است. (امین عاملی، ۱۴۰۳، ج ۵، ص ۳۹۹؛ شوشتری، پیشین، ج ۲، ص ۳۵۵-۳۶۳؛ دوانی، پیشین، ص ۲۷۶-۲۷۱).

ماجرای شیعه شدن سلطان محمد خدابنده توسط علامه حلی، اگرچه بعضی از عالمان سنی (مانند ابن تیمیه و ابن بطوطه) را ناراحت کرده است، اما بیشتر دانشمندان سنی و شیعه بر این نکته اذعان نموده‌اند که اگر علامه در آن شرایط حساس، سلطان را هدایت نمی‌کرد، وی از دین اسلام منصرف می‌شد و مغولان و یهودان و بخشیان (روحانیان بودایی) که از نفوذ امرا و علمای اسلامی ناخرسند بودند، او را به سوی خود می‌کشاندند و چه بسا نام و نشانی از اسلام و مسلمانی باقی نمی‌گذاشتند. اما علامه در حساس‌ترین لحظات تاریخ، موجودیت اسلام و دانشمندان اسلامی اعم از سنی و شیعه را حفظ کرد.

تأسیس مدرسه علمیه سیار به رهبری علامه

سلطان محمد خدابنده پس از اختیار نمودن مذهب تشیع، علامه و پسرش فخرالمحققین را نزد خود نگه داشت و علامه که از این پس، دستش از هر جهت باز گذاشته شده بود، مدرسه‌ای برای اشاعه عقاید شیعه در سلطانیه بنا کرد که مدارس‌های متعدد و دویست شاگرد داشت. علامه همچنین مدرسه‌ای متحرک و سیار سفارش داد تا در مسافرت‌هایی که به اتفاق فرزندش، با سلطان همراه است، از تربیت طلاب و اشتغال به علم و دانش غافل نماند. شوشتری می‌نویسد:

«... بفرمود تا مدرسه سیاره از خیمه‌ای کرباس بساختند و دائماً به اردو می‌گردانیدند و در آنجا مدرسان تعیین فرمود... و در سلطانیه مدرسه‌ای انشاء فرمود و شانزده مدرس و معبد و دویست طالب علم را اثبات فرمود تا چنان شد که در زمان دولت او بازار علم و فضل، رواجی تمام یافت.» (شوشتری، پیشین، ج ۲، ص ۳۶۰).

به نوشته مرحوم دوانی: «علامه در مدرسه سیار خود به شهرهای مختلفی رفته و در بعضی از آنها

به شاگردانش اجازه اجتهاد داده است. مثلاً در سال ۷۰۶ ق در قریه دهخوارقان تبریز به میرعماد الدین طبری مؤلف کتاب کامل بهایی، اجازه داده است. در سال ۷۰۹ ق به ملا تاج محمود رازی، اجازه داده است». (دوانی، پیشین، ص ۲۷۵).

این امور شاهد بر این نکته است که علامه و فرزندش فخرالمحققین در نشر معارف اسلامی و حفظ موقعیت شیعه دست از وطن کشیده و با انگیزه‌ای تمام در مسافرت‌ها و بلاد غربت، مشغول افاضه و افاده بوده‌اند.

جایگاه علامه در نگاه دانشمندان اهل سنت

ابن حجر عسقلانی که از علمای بزرگ اهل تسنن است، در جلد دوم کتاب «لسان المیزان» می‌نویسد:

«حسن بن یوسف بن مطهر حلی، عالم شیعه و پیشوای آنهاست و موافق مذهب آنان کتاب‌ها نوشته است. وی دارای هوش خارق العاده بود. کتاب مختصر ابن حاجب را به خوبی شرح کرده. تصنیفات او در زمان خودش مشهور گشت». (ابن حجر، ج ۲، ص ۳۱۷).

هم‌چنین ابن حجر در جلد دوم کتاب «الدرر الكامنة» که آن را در شرح حال بزرگان سده هشتم هجری تألیف کرده، می‌نویسد:

«وی در اصول و حکمت، کتاب‌های بسیار نوشته است. او پیشوای شیعیان حله بود و تصنیفاتش در زمان خودش مشهور گشت و گروهی از دانشمندان از محضرش برخاستند. شرحی که وی بر کتاب مختصر ابن حاجب نوشته از لحاظ حل الفاظ و تقریب معانی، در نهایت خوبی است. او در فقه امامیه نوشته‌های زیادی دارد و اوقات خود را وقف آن کرده بود. وی در اواخر عمر به حج رفت و گروهی از شاگردان او در آنجا در فنون مختلف نزد او فارغ التحصیل گشتند». (عسقلانی، ج ۲، ص ۱۳۵ و ۱۵۸؛ به نقل از: دوانی، پیشین، ص ۲۵۳ و ۲۵۴؛ هم‌چنین: امین عاملی، پیشین، ص ۳۹۸).

عبدالله بن عمر بیضاوی (م ۸۵ هـ) صاحب تفسیر مشهور «انوارالتنزیل»، از دانشمندان بزرگ اهل سنت که در فقه، شافعی مذهب و در کلام، اشعری بوده است، علامه را با صفات عالی و بلند یاد می‌کند. بیضاوی در پی یک سؤال اصولی، نامه‌ای به علامه می‌نویسد و در آغاز نامه علامه را این‌گونه خطاب می‌کند:

«یا مولانا جمال الدین آدم الله فواضلك؛ أنت امام المجتهدين في علم الاصول...» (امین عاملی، پیشین، ص ۴۰۱).

این نامه در حالی به علامه نوشته می‌شود که بیضاوی از لحاظ سنی، سال‌ها از علامه بزرگ‌تر بوده است و حتی اگر نامه مذکور در اواخر عمر بیضاوی یعنی در سال ۶۸۵ هجری نیز نوشته شده باشد، در آن زمان علامه کمتر از ۳۷ سال داشته است. به هر حال، علامه نیز در جواب قاضی بیضاوی با احترام خاصی این چنین می‌نگارد:

«وقت علی افاده مولانا الامام ادام الله فضائله و أسخ علیه فراضله...» (پیشین).

علامه پس از تقریر نامه، آن را برای بیضاوی به شیراز ارسال کرد و هنگامی که قاضی بیضاوی متن جوابیه را ملاحظه نمود، علامه را بسیار تحسین کرد. (افندی اصفهانی، ۱۴۰۱، ج ۱، ص ۳۸۳). ناگفته پیداست که این نامه‌نگاری علمی بین دو عالم بزرگ شیعی و سنی، در یک فضای بسیار سالم و با نهایت احترام انجام گرفته و این موضوع می‌تواند درس بزرگی برای شیعیان و اهل سنت باشد تا در احترام به یک‌دیگر، بیشتر کوشا باشند.

صلاح الدین صفدی که یکی دیگر از عالمان بزرگ سنی است، علامه را با القابی چون: «امام، ذوالفنون، عالم، فقیه، علامه و صاحب التصانیف» می‌ستاید و او را امام و پیشوا در علم کلام و معقولات معرفی می‌کند. صلاح الدین در ادامه می‌افزاید:

«وی دارای املاک و مستغلات بسیاری بود و در حال سواره، کتاب می‌نوشت. او مختصر ابن حاجب را شرح کرده، در حالی که شرح او در زمان حیاتش به شهرت رسیده است. وی هم چنین کتابی در موضوع امامت نوشته که ابن تیمیه در رد آن کتابی در سه مجلد نوشته و ابن تیمیه او را ابن المنجس می‌نامیده ولی ابن المظهر دارای ریاضت اخلاقی و دانشمندی خوشنام بوده است.» (صفدی، ۱۹۸۴، ج ۱۳، ص ۸۵).

اساتید و شاگردان علامه

علامه یکی از بارزترین شخصیت‌های علمی آن زمان بود که در سنین کودکی پا به عرصه دانش نهاد. به همین دلیل استادان زیادی دیده که نام بردن همه آنها از عهده این نوشته خارج است. از سوی دیگر، وی چون دارای هوش سرشاری بود خیلی زود در علوم مختلف متبحر و استاد گشت و همین امر هجوم دانش‌پژوهان بسیاری را از دور و نزدیک در حلقه درس او در پی داشت. بنابراین از این رهگذر نیز نام بردن همه شاگردان او در این نوشته ممکن نیست و تنها به معرفی چند تن از اساتید و شاگردان مشهور او اکتفا می‌شود.

نخستین استاد او پدرش سیدالدین حلی بود که چشمان او را به نور دانش روشن نمود. پس از فراگیری خواندن و نوشتن و علوم عربی، در درس فقه و اصول دایی خود «نجم‌الدین محقق

حلی» (م ۶۷۶ق) شرکت کرد و با کوشش و علاقه وصف‌ناپذیرش این راه را ادامه تا این‌که در سنین نوجوانی به درجه اجتهاد رسید. سپس به علوم عقلی رو آورد و در محضر «خواجه نصیرالدین طوسی» (م ۷۲۲ق) درس‌های ریاضیات، فلکیات و فلسفه را آموخت. علامه، خواجه نصیر را استادی حاذق و نکته‌سنج یافت و تا آخر عمر خواجه، ملازم رکابش بود و حتی در مسافرت‌ها و آن روزهایی که خواجه در مراغه سرگرم تأسیس رصدخانه بود، با او همراه بود. (افندی اصفهانی، پیشین، ص ۳۵۹).

«کمال الدین بن میثم بحرانی» (م ۶۹۹ق) شارح نهج البلاغه که در آن زمان در بحرین می‌زیست و به دعوت علمای بزرگ حله به این شهر آمده بود، یکی دیگر از استادان علامه حلی است که در علوم فلسفه، فقه و حدیث سرآمد روزگار بود و با محقق حلی و دیگر اساتید حله در مدت اقامتش در حله، مجالست‌هایی داشته و محقق حلی اعتراف به دانش زیاد او کرد. (دوانی، پیشین، ص ۱۹۵ و طریحی، ۱۳۶۵، ذیل ماده مثم).

علامه هم‌چنین نزد بزرگانی چون «سیدجمال الدین احمد بن طاوس حسنی» (م ۶۷۳ق) و برادرش «سید رضی الدین علی بن طاوس حسنی» و «سید احمد عریضی»، «بهاء الدین علی بن عیسی اربلی» (م ۶۹۳ق) صاحب کتاب کشف الغمّه، و بسیاری دیگر از علمای شیعه شاگردی نمود. (دوانی، پیشین، ص ۲۵۳).

اما استادان سنی او نیز بسیاریند که در میان آنان، کسانی چون: «نجم الدین کاتبی قزوینی» معروف به دبیران، از حکمای مشهور شافعی، «برهان الدین نسفی»، «جمال الدین حسین بن ابان نحوی»، «فقیه عزالدین فاروقی واسطی»، «تقی الدین عبدالله بن جعفر بن علی صباغ حنفی کوفی» و «شمس الدین محمد بن احمد کیشی» خواهرزاده قطب الدین شیرازی، را می‌توان نام برد. (پیشین).

تألیفات علامه

بسیاری از علما درباره تعداد تألیفات علامه اختلاف دارند. «شیخ فخرالدین طریحی» (م ۱۰۸۵ق) در کتاب مجمع البحرین ذیل ماده «علم» وقتی به علامه می‌رسد، می‌نویسد: «له کثیر من التصانیف، و عن بعض الافاضل: وجد بخطه خمساً مجلد من مصنفاته غیر خط غیره من تصانیفه»^۱. (طریحی، پیشین، ج ۵، ص ۱۲۳).

صاحب اعیان الشیعه می‌نویسد: «تألیفات علامه بیش از یک‌صد کتاب است و من ۹۵ کتاب او را دیده‌ام

۱- علامه دارای تصانیف بسیار است و از بعضی از علما نقل شده که پانصد مجلد از تألیفات او را یافته است که اینها همه به خط خود علامه بود و کتاب‌های دیگری غیر از خط خودش نیز دارد.

که بسیاری از اینها چندین مجلد هستند». (امین عاملی، پیشین، ص ۴۰۲)، گرچه خود امین در صفحات بعدی، در شمارش کتاب‌های علامه، آنها را تا ۱۰۹ کتاب رسانده است. (پیشین، ص ۴۰۴).

در ریحانة الادب، تألیفات علامه ۱۲۰ کتاب معرفی شده است. (مدرس تبریزی، ۱۳۷۴، ج ۴، ص ۱۶۸). باید گفت اگرچه علامه تألیفات زیاد و بسیار نفیس به دنیای علم و دانش عرضه کرده، اما برخی از علما در معرفی نوشته‌های او مبالغه نموده و سخنانی دور از واقعیت بیان کرده‌اند. مثلاً می‌گویند تألیفات علامه از نظر کثرت، به حدی بود که اگر محاسبه شوند در قبال هر روز از ایام عمرش (که ۷۶ سال بود) معادل هزار سطر نوشته دارد! از جمله کسانی که به این مطلب تصریح نموده «محمد بن خاتون عاملی» در ابتدای کتاب شرح الاربعین شیخ بهایی است. (افندی اصفهانی، پیشین، ص ۳۶۳). در حالی که نوشته‌های علامه مضبوط و معلوم است و محاسبه نوشته‌های او از دوران جوانی تا اواخر عمرش به طور تخمینی، روزی دویست سطر بیشتر نمی‌شود.

به هر حال، آن چه در باره تألیفات علامه گفته می‌شود، حکایت از عظمت و بزرگی کار او داشته و محصول تلاش‌های خستگی ناپذیر آن مرد بزرگ است، به طوری که حتی در حالت سواره نیز از نوشتن غافل نمی‌شد. اهمیت کار علامه در این است که وی کتاب‌های زیادی در علوم عقلی و نقلی تألیف نموده که کثرت نوشته‌های او، دانشمندان را در شمارش آثارش، دچار اختلاف کرده است.

آن‌طور که تذکره‌نویسان گفته‌اند، تألیفات علامه در علوم فقه، اصول، فلسفه، کلام، حدیث، رجال و غیره حدود هفتاد عنوان است که بزرگ‌ترین آنها تکره و کوچکترین آنها تبصره است و در بین این دو کتاب، کتاب‌هایی مانند: التلخیص، الارشاد، التحریر، القواعد، منتهی المطلب، مختلف الشیعة، (با این‌که اینها خود از کتاب‌های بزرگ به شمار می‌آیند) قرار دارد. برخی گفته‌اند کتاب «منتهی المطلب» از کتاب «تذکره الفقهاء» بزرگ‌تر است. (افندی اصفهانی، پیشین، ص ۳۶۲).

اما علامه در کتاب رجال خود «خلاصة الاقوال» تألیفات خویش را ۵۷ کتاب ذکر کرده که بعضی از آنها چند جلد است. (خلاصة الاقوال، ص ۴۵). این در حالی است که علامه کتاب خلاصه را در سال ۶۹۳ هجری به اتمام رسانده و بعید نیست که پس از آن تا اواخر عمرش (سال ۷۲۶ ق) کتاب‌های دیگری نیز تألیف کرده باشد، چنان که وی در جواب سید مهتا، که این جوابیه ۲۴ سال قبل از وفاتش اتفاق افتاد، کتاب‌هایی را نام می‌برد که بعضی از آنها در جای دیگر ذکر نشده است. خوشبختانه به دلیل شرایط مساعد روزگار علامه، بسیاری از کتاب‌های او محفوظ مانده و اکنون در اختیار ما قرار دارد. در این‌جا برای رعایت اختصار فقط برخی از کتاب‌های او را به ترتیب حروف الفبا نام می‌بریم و

برای اطلاع از فهرست تکمیلی کتاب‌های او، خوانندگان گرامی را به منابعی که در انتهای همین مقاله ذکر شده، ارجاع می‌دهیم:

۱- استقصاء الاعتبار فی تحقیق معانی الاخبار؛ این کتاب طبق گفته علامه در خلاصه، بی مانند است.

۲- الالفین فی الامامة؛ مقصود علامه اقامه دو هزار دلیل عقلی و نقلی بر اثبات امامت بود، اما موفق نشد و حدود هزار و دویست دلیل را آورده است.

۳- انوار الملکوت فی شرح فص الیاقوت؛ شرحی است بر کتاب یاقوت تألیف ابوالحسن ابراهیم نوبختی در علم کلام.

۴- ایضاح الاشتباه؛ در این کتاب علامه به ضبط اسامی راویان حدیث پرداخته است.

۵- ایضاح التلبیس من کلام الرئیس؛ در این کتاب علامه با ابن سینا احتجاج نموده است.

۶- الباب الحادی عشر؛ در علم کلام است و فاضل مقداد سیوری کتاب مذکور را شرح کرده است.

۷- بسیط الکافی؛ این کتاب خلاصه شرح کافیّه شیخ رضی الدین استرآبادی (م ۸۶۴ق) است.

۸- تحریر احکام الشریعة علی مذهب الامامیة؛ این کتاب یک دوره کامل فقه بر اساس فتوای فقهای امامیه است و از کتاب‌های دیگر علامه، آسان‌تر نوشته شده است.

۹- تذکرة الفقهاء؛ که تا کتاب نکاح موجود است و این یکی دیگر از کتاب‌های نفیس علامه است که در برتری آن نسبت به کتاب منتهی المطلب، اختلاف است.

۱۰- حل المشكلات من کتاب التلویحات؛ کتاب تلویحات از تألیفات شیخ اشراق سهروردی است.

۱۱- خلاصه الاقوال فی معرفة الرجال.

۱۲- الدر و المرجان فی اخبار الصحاح و الحسان، در ده جلد.

۱۳- شرح مختصر الاصول؛ توضیحی است بر کتاب یکی از علمای معروف اهل سنت به نام ابن حاجب که در باره علم اصول و موضوع جدل تألیف شده است.

۱۴- قواعد الاحکام فی معرفة الحلال و الحرام؛ این کتاب از محکم‌ترین و دقیق‌ترین کتاب‌های فقهی علامه است.

۱۵- کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد؛ این کتاب نخستین شرح بر کتاب تجرید خواجه نصیرالدین طوسی است و گفته می‌شود که اگر علامه این کتاب را نمی‌نوشت، کسی به مراد خواجه پی نمی‌برد. تمامی شارحان کتاب تجرید از قبیل قوشچی، لاهیجی و دوانی از راه شرح تجرید علامه، به مقصود خواجه رسیده‌اند.

۱۶- كشف المقال فى معرفه الرجال؛ معروف به رجال كبير، جامع ترين اثر علامه در علم رجال مى باشد.

۱۷- كشف المكنون من كتاب القانون؛ در علم نحو كه مختصر شرح جزويه است.

۱۸- كشف اليقين فى فضائل اميرالمومنين؛ اين كتاب با نام «آيينه تعيين» به فارسى ترجمه شده است.

۱۹- المباحث السنیه فى المعارضات النصيریه؛ در اين كتاب علامه اختلافات خود با استادش خواجه نصير طوسى را ذكر کرده است.

۲۰- مبادئ الوصول الى علم الاصول؛ كتابى مختصر كه در آن مطالب اوليه اصول ذكر شده است.

۲۱- مختلف الشيعة فى أحكام الشريعة؛ در اين كتاب آراى اختلافى فقهاى شيعه بررسى شده است.

۲۲- مصابيح الانوار فى جمع جميع الاخبار؛ مجموعه اى از احاديث راويان شيعه كه دسته بندى موضوعى شده است.

۲۳- المقاصد الوافيه بفوائد القانون و الكافيه؛ توضيح دو كتاب شرح جزويه و شرح الكافيه است.

۲۴- منتهى المطلب فى تحقيق المذهب؛ مشتمل بر تمام عبادات و اندكى از معاملات است. علامه خود در باره اين كتاب مى گويد: «مانند اين كتاب تصنيف نشده است. ما در اين كتاب آراى تمام مذاهب فقهى مسلمانان (اعم از شيعه و سنى) را آورده ايم».

۲۵- النكت البدعية فى تحرير الذريعة؛ حاشيه اى است بر كتاب الذريعة سيد مرتضى علم الهدى.

۲۶- نهاية الاحكام؛ مشتمل بر مباحث طهارت، صلاة تا آخر بيع مى باشد.

۲۷- نهاية الوصول الى علم الاصول، در چهار مجلد.

۲۸- نهاية المرام فى علم الكلام.

۲۹- نهج الايمان فى تفسير القرآن؛ اين كتاب اقتباس از تفاسيرى چون كشاف زمخشرى و تبیان شيخ طوسى است.

۳۰- نهج الحق و كشف الصدق؛ درباره اين كتاب بيان شد كه فضل بن روزبهان اشعري كتابى به صورت حاشيه به نام ابطال الباطل در رد آن نوشته است، و قاضى سيد نورالله شوشترى نيز ابطال الباطل روزبهان را رد نموده است.

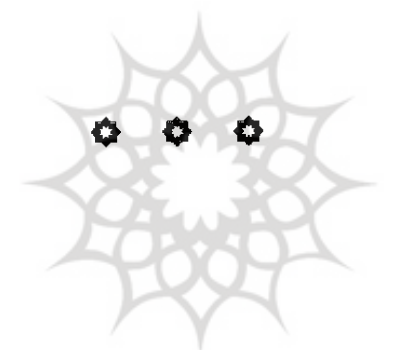
غروب آفتاب حله

علامه حلی پس از بازگشت از سفر ایران حدود ده سال در زادگاهش حله توقف داشت و در اواخر عمر، سفری به خانه خدا انجام داد و پس از بازگشت از سفر حج، در ۲۱ محرم الحرام ۷۲۶ هجری در سن ۷۷ سالگی در زادگاه خود به دیار معبود شتافت. از جزئیات دفن و مراسم تشییع پیکر پاک او گزارشی در منابع وجود ندارد، اما همین قدر می‌دانیم که پیکر او طی مراسمی از شهر حله به نجف اشرف انتقال داده شد و در جوار مرقد مطهر مولایش امیرالمومنین علیه السلام در مقبره مخصوصی واقع در ایوان طلا در کنار گلدسته شمالی حرم دفن شد و امروزه مرقد شریف او محل زیارت و تبرک زائران و دوست‌داران علم و حکمت است. (بحرانی، بی‌تا، ص ۲۲۷). روحش شاد و یادش گرامی باد.

منابع و مأخذ

- ۱- افندی اصفهانی، عبدالله، *ریاض العلماء و حیاض الفضلاء*، تحقیق: سید احمد حسینی، مطبعة خیام، قم، ۱۴۰۱.
- ۲- امین عاملی، سید محسن، *اعیان الشیعه (قطع بزرگ)*، تحقیق: حسن امین، دار التعارف للطبوعات، بیروت، ۱۴۰۳.
- ۳- انصاری، شیخ مرتضی، *فرائد الاصول*، چاپ کنگره: مجمع الفکر الاسلامی، قم، ۱۴۲۲.
- ۴- بحرانی، یوسف بن احمد، *لولوه البحرین فی الاجازات و تراجم رجال الحدیث*، تحقیق: سید محمدصادق بحر العلوم، موسسه آل البيت علیهم السلام، قم، بی‌تا.
- ۵- دوانی، علی، *مفاخر اسلام*، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تهران، ۱۳۷۸.
- ۶- زرکلی، خیرالدین، *الاعلام قاموس تراجم لأشهر الرجال والنساء من العرب*، دار العلم للملایین، بیروت، ۱۹۸۰.
- ۷- ساعدی، محمدباقر، *ترجمه ریاض العلماء*، بنیاد پژوهش‌های آستان قدس رضوی، مشهد، ۱۳۶۶.
- ۸- شوشتری، قاضی نور الله، *محالس المؤمنین*، انتشارات اسلامی، تهران، چاپ چهارم، ۱۳۷۷.
- ۹- صدر حاج سید جوادی و دیگران، *دائرة المعارف تشیع*، نشر شهید سعید محبی، تهران، ۱۳۸۴.
- ۱۰- صفدی، صلاح‌الدین خلیل بن ایبک، *الوافی بالوفیات*، به کوشش: محمد الحجیری، دار النشر فرانتس اشتاینر (جمعیت مستشرقین آلمانی)، بیروت، ۱۹۸۴.

- ۱۱- طریحی، فخرالدین، مجمع البحرين، تحقیق: سید احمد الحسینی، منشورات المكتبة المرتضوية، تهران، چاپ دوم، ۱۳۶۵.
- ۱۲- طهرانی، آقابزرگ، طبقات اعلام الشيعة، اسماعیلیان، قم، بی تا.
- ۱۳- عسقلانی، ابن حجر، الدرر الكامنة فی اعیان المئة الثامنة.
- ۱۴- مدرس تبریزی، ریحانة الادب فی تراجم المعروفین بالکنیة او اللقب، انتشارات خیام، تهران، چاپ چهارم، ۱۳۷۴.
- ۱۵- موسوی خوانساری، محمدباقر، روضات الجنات فی احوال العلماء والسادات، اسماعیلیان، قم، بی تا.
- ۱۶- نعمه، عبدالله، فلاسفه شیعه، ترجمه: سید جعفر غضبان، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، تهران، ۱۳۶۷.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی